بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و شصت و پنجم\_ 1 اسفند 1400

[ادامۀ بحث در معیار دوم]

[ادامۀ بررسی مشرب جرحی احمد بن حنبل]

به این جا رسیدیم که احمد بن حنبل پس از آنکه متوکل قدرت را در دست گرفت، به عنوان امام اهل حدیث به جرح و تعدیل روات پرداخت، و از سوی دیگر فتوا داد به این‌که هر کسی که بر امامی از ائمۀ مسلمین خروج کند، و لو آن امام فاسق هم باشد، و لو با غلبه هم، نه با رضا بر مردم حکومت کرده باشد، این خروج کننده، مخالف سنت پیامبر و مرگ او، مرگ جاهلیت است. مسلم است که این فکر برای مثل متوکل فرصت خوبی بود تا بتواند به این وسیله او را تأیید و معارضین او را از دور خارج کند و بتواند حکومت خود را استمرار دهد.

[جرح به خاطر اعتراض به معاویة]

این تفکر احمد بن حنبل نسبت به کسانی که سلطه‌ایی بر مسلمین دارند، حال به اسم خلیفة الرسول خود را معرفی کنند، یا امام المسلمین، باعث شد حتی حدیث را از عبید الله بن موسی العبسی[[1]](#footnote-1) نقل نکند، چون دید او به معاویه اعتراض می‌کند، صرف این‌که عبید الله بن موسی معترض معاویه بود، احادیث او را کنار زد. حتی به یک محدث هم عصر خودش، یحیی بن معین[[2]](#footnote-2) پیام داد که چرا از عبید الله بن موسی روات می‌کند و حال او جزء کسانی است که تعرض به معاویه دارد، او هم پاسخ داد، تو استادی داری به نام عبد الرزاق صنعانی[[3]](#footnote-3)، او به عثمان اعتراض می‌کند، چرا از او روایت نقل میکنی؟[[4]](#footnote-4)

به هر حال آن‌چه مسلم است این که احمد بن حنبل به این جهت که راوی‌ایی معترض به معاویه است، از او نقل حدیث نمیکند.

[توثیق کسانی که به امیرالمؤمنین جسارت کرده‌اند]

در حالی که به سیره احمد بن حنبل و بخاری و مسلم و دیگران مراجعه کنیم، می‌بینیم توثیق کرده‌اند کسانی را که جسارت و اعتراض و حتی لعن به امیر المؤمنین سلام الله علیه داشته‌اند. این یک بام و دوم هوا این‌جا روشن می‌شود:

1. عمران بن حطّاب که رئیس خوارج بوده است، مدح ابن ملجم مرادی را کرده است و جزء رجال بخاری است و دیگران هم توثیقش کرده اند.
2. اسحاق بن سوید العدوی البصری که جزء مبغضین مولا است و می گفته لا احب علیا. احمد حنبل توثیقش کرده است، ابن معین توثیقش کرده است. نسائی توثیقش کرده است. جزء رجال صحیح بخاری، صحیح مسلم، ابی داوود و نسائی است.
3. حریز بن عثمان که در مسجد که می‌رفت، از مسجد خارج نمی‌شد، مگر این‌که 70 بار لعن به امیر المؤمنین کند و در راه مکه یکی از اذکار او، سب و لعن امیر المؤمنین صلوات و سلامه علیه بود. این شخص کسی است که می گوید این حدیث **انت منی بمنزلة هارون من موسی** اشتباه نقل شده است، من از ولید بن عدالملک شنیدم که روی منبر شنیدم که حدیث این است نعوذ بالله بمنزلة قارون من موسی. چنین کسی حدیثش در کتب این ها آمده است.

چطور شد امیر المؤمنین امام من ائمة المسلمین نیست؟ مخالفت کردن با او دیگر شق عصای مسلمین نیست؟ مخالفت با آثار و سنت پیامبر نیست، مرگ در چنین حالتی، مرگ جاهلت نیست؟ کسی که علی را سب کند، از نقل می‌کنند اما کسی که اعتراض به معاویه کند، مشکل خواهد داشت؟

آن وقت می‌گویند هر کسی را که بخاری در صحیحش از او نقل کند، فقد جاز القنطرة، از پل عبور کرده است و تمام است!

ابن حجر عسقلانی می گوید من ابتدا نسبت به توثیق ناصبی اشکال می‌کردم، چطور ممکن است یک ناصبی را توثیق کنم، و حال آن که در مورد امیر المؤمنین وارد شده است **لا یحبه الا مؤمن و لا یبغضه الا منافق**، لذا من در توثیق ناصبی تردید داشتم ولی جوابش بر من واضح شد که اشکالی ندارد ناصبی می‌شود عادل باشد و ناصب باشد، می شود کسی بغض علی داشته باشد ولی عادل باشد،

**ثم ظهر لی فی الجواب عن ذلک أن البغض هاهنا مقید بسبب و هو کونه نصر النبی صلی الله علیه و آله و سلم**،[[5]](#footnote-5)

می گوید این‌که فرمود **لا یبغضه الا المنافق**، نه هر بغضی و نه مطلق، بغض علی مقیدا به این قید که او ناصر پیامبر است، از آن جهت علی را دوست ندارد و دشمن دارد که او ناصر پیامبر است، اما اگر از جهات دیگر با علی بد بود، او اشکالی ندارد، آنی که مشکل ساز است، بغض با علی است از جهت این که علی ناصر پیامبر بوده است، این علامت نفاق است، بعد متوجه شدم علامت حدیث این است، پس مشکلی ندارد یک ناصبی را توثیق بکنیم.

حضرت آقای سیستانی می فرمایند:

**لکن الجواب لم یظهر له، و الجواب الصحیح انهم یبغضون علیا و شیعته لانه نصر علی صلی الله علیه و آله و شیعته نصروا علیا**

حق این است که این ناصبی ها، بغض علی را که در دل دارند، چون علی همان نبی است، علی ناصر نبی است و شیعۀ علی هم ناصر علی است، حقیقت پیامبر دست علی است، این ها با حقیقت پیامبر مخالف هستند نه با یک اسم ظاهری، ممکن است هزاران بار اسم پیامبر را هم بیاورند اما با ان حقیقت دعوت پیامبر چون نزد امیر المؤمنین است با آن مخالف هستند.

[توثیق غالبی نواصب و تضعیف مطلق شیعیان]

آنی که مهم است این که **و علی کل حال فهذا الامر کان دخیلا فی الجرح و التعدیل فکانوا یوثقون النواصب غالبا و یضعفون الشیعه مطلقا**

این فرمایش ایشان

[تعلیقه؛ توثیق برخی شیعیان که از نگاه آنان رافضی نیستند]

همینجا من یک پرانتز باز کنم، البته آ‌نها برخی از روات شیعه را توثیق کرده اند، منتهی می‌گویند آنها رافضی نیستند، مرادشان از شیعه، رافضی است، یعنی کسی که ابوبکر و عمر را قبول نداشته باشد، چون بعضی از روات ما را می‌گفتند این ها شیعه نیستند، رافضی هستند

[إذا ارادوا تسقیط احد، نسبوه الی التشیع]

آن‌قدر این‌ها بغض شیعه داشتند که وقتی می‌خواستند یک نفر را از درجه اعتبار خارج کنند، می‌گفتند شیعه است، یک مباحثه‌ایی بین احمد بن حنبل و یحیی بن معین درگرفت، یحیی بن معین می‌گوید شافعی شیعه است، احمد بهش گفت، از کجا به او میگویی شیعه است، این چه تهمتی است که به او می‌زنی؟

**و قال یحیی: نظرتُ فی تصنیفه فی قتال اهل البغی، فرأیته قد احتج من اوله الی آخره بعلی ابن أبی طالب.**

در مباحث فقهی قتال اهل بغی، دیدم شافعی از اول بحث تا آخر بحث استناد به علی میکند، خب شیعه است، از درجۀ اعتبار خارج است

**فقال احمد: یا عجبا لک فبمن کان یحتج الشافعی فی قتال اهل البغی؟ فان اول من ابتلی من هذه الامة بقتال أهل البغی هو علی بن أّبی طالب فخجل ابن معین[[6]](#footnote-6)**

حق دارید شافعی به علی استناد کند، چون او اولین کسی بود که به جنگ اهل بغی مبتلا شد، پس باید از آنجا مدرک بیاورد، پس مدرک آوردن از علی دلیل بر تشیع نیست، کأنّه هر دو قبول دارند الشیعة ضعیفٌ، منتهی ابن معین می گوید چون شافعی به کلام علی استناد کرده است شیعه است، احمد بن حنبل می گوید این استناد او را شیعه نمی کند.

**قال السید السیستانی: فنری أن بعضهم یریدون أن یتهموا بالتشیع حتی لا یسمع کلام**

برخی از این‌ها روی رقابت داخلی و حسادتی که با هم داشتند می خواستند یک نفر را زمین بزنند می گفتند شیعه است. و حال آن که طرف اساسا ممکن بود شیعه نباشد، برای این که زمینش بزنند می‌گفتند شیعه است.

تا به حال دو معیار از معیارهای نقد و جرح و تعدیل در این مرحله از تدوین حدیث و تدوین علم رجال بررسی شد:

1.کسی که اهل نقل نباشد، توجه اصلیش به عقل باشد.

2.کسی که گرایش های مذهبی دارد این در نقل خیلی مؤثر است، مخصوصا گرایش به تشیع، تا آن‌جا که حتی اتهام به تشیع می‌زدند تا یک راوی را کنار بزنند.

این دو معیار که علت تضعیف بود.

المعیار الثالث: القول بخلق القرآن

احمد بن حنبل به تصریح بزرگان اهل سنت، راوی را تضعیف می کرد چون قائل به خلق قرآن است، حتی کسانی که در زمان مأمون مجبور شده بودند بگویند قرآن مخلوق است، اعتقاد نداشتند، محدث بودند، جانشان در خطر بود را میگفتند این اکراه نیست و حدیث این آقا قبول نیست.

حتی کسانی که می گفتند این لفظ من که دارم قرآن می خوانم مخلوق است، کنارش می‌زدند و پشت سرش نماز نمی خواندند، به تعبیر بعضی بحث خلق قرآن را عدل توحید قرار داند و حتی بالاتر.

تا جایی که برخی از اهل تسنن گفتند این خیانت به سند است که یک رای را این‌قدر دخیل می دانستند.

حتی کسی که واقفی بود، یعنی کسی که می گفت در مسأله خلق قؤآن نظر ندارم و متوقف هستم، می گویند **واقفی مشوم**

احمد بن حنیل می گفت از ابن معین و ابا نصر التمار نقل نکنید چون این‌ها را دستگاه مأمون خواست و آنها اجابت کردند دعوت مأمون را و لو جبرا و اکراها، و لو کسانی که ساکت بودند، و لو کسانی که می‌گفتند تلفظی بالقرآن مخلوق، میگفتند پشت سر واقفی، لفظی، نماز نخوانید و حدیث‌شان را هم گوش نکنید، برخی از این ها را خودشان تصریح کرده اند که جزء بزرگان از علماء این ها هستند ولی مطرود واقع شده اند. و همین که بگوید لفظی بالقرآن مخلوق، می گفتند هذه بدعة، این ها را داشته باشید تا ریشه های تفکر وهابیت برای‌تان روشن شود.

بعد توضیح می دادند که **تلفظک بالقرآن یعنی غیر الملفوظ**، حتی تا اینجا این حرف را نمیپ‌سندیدند، بخاری خودش جزء لفظیه است، استادش جزء لفظیه است، برخی از این ها حدیث بخاری را ترک می کنند چون جزء لفظیه است.

[آیت الله سیستانی: لا یمکن معرفة ما هو الجرح و التعدیل عندهم]

**و خلاصة الکلام لا یمکن معرفة ما هو الجرح و التعدیل عندهم**،

بالاخره چه شد **فان کل واحد منهم قد قدح الغیر**، خودشان هم با همدیگر جور نمی‌شوند، خب مذهب چه ربطی به وثاقت دارد؟ از آن طرف اعتقاد به خلق قرآن چه ربطی به راستگویی دارد

**و اذا کان المعیار للرجح و التعدیل ضبط المحدث و فهمه و اتقانه، و صدقه و لم یکم للاهواء دخالة کان الجرح و التعدیل صحیحا و الا لم تکن للجرح و التعدیل قیمة و اذا لم یکن الرجح و التعدیل صیحیحا ، لم تکن للاحادیث التی یرویها هولاء قیمة**

وقتی اساس جرح و تعدیلشان بر پایه‌های سستی باشد، که گفتیم دیگر روایاتی چه چیزی را دوا می کند و چه ارزشی دارد.

این تمام بحث ایشان در مورد دور خامس در مقام اول، ان شاء الله یک چند نکته را تعلیقه وار بگوییم در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. عبیداللّه بن موسى عبسى فقیه کوفى، یکی از اهل حدیث و از اساتید و مشایخ بخاری در صحیح است. اهل سنت در کتب صحاح خود به احادیث او تمسک جسته‌اند؛ هر چند عده‌ایی از جمله ابن قتیبه در معارف، ابن سعد در طبقات و ذهبی در مزیان الاعتدلال او را شیعه دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-1)
2. ابوزکریا، یحیی بن معین بن عون بن زیاد، منسوب به قبیله بنی‌مرّه از مردم بغداد بود. او از بزرگان حدیث و مورّخ رجال حدیث به شمار می‌رفت. ذهبی از او به «سید الحفاظ» یاد می‌کند. او در زمان خود آگاه‌ترین شخص در جرح و تعدیل راویان حدیث بود و در این مورد، محل رجوع همگان بود. وی از فقه ابوحنیفه پیروی می‌کرد. امام بخاری درباره او چنین می‌گوید: «جز در محضر یحیی بن معین، هرگز خود را کوچک نیافتم.» امام احمد بن حنبل نیز درباره اش اظهار می‌دارد: «هر حدیثی که یحیی بن معین راوی آن را نشناسد، حدیث نیست.» [↑](#footnote-ref-2)
3. ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع حمیری یمانی صنعانی، در سال ۱۲۶ق در صنعا، از شهرهای یمن به دنیا آمد و از موالی حمیر و صحابی امام صادق (علیه‌السّلام) بود. بعضی وی را صحابی امام جواد (علیه‌السّلام) هم می‌دانند. او از امام محمد باقر و امام جعفر صادق (علیهما‌السّلام) روایت دارد. همچنین از معمر بن راشد، سفیان بن عیینه و احمد بن حنبل روایت کرده و احمد بن حنبل و یحیی بن معین از او روایت کرده‌اند. رجال‌شناسان او را ثقه، از بزرگان و مفاخر شیعه، مفسر و محدثی حافظ معرفی کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-3)
4. الغدیر[ط-دار الکتب الاسلامیة]، ج 5، ص 295 [↑](#footnote-ref-4)
5. العتب الجمیل[ط- دار الامام النووي، عمان]، ص 28. [↑](#footnote-ref-5)
6. الشافعی، حیاته و عصره، ص 145. [↑](#footnote-ref-6)